

بررسی اندیشه‌ی سناپی در باره‌ی عالم صغیر و عالم کبیر

سہیلا ذوقی^۱

حکیمہ

آن چه در این مقاله مورد پژوهش قرار می‌گیرد بررسی اندیشه سنایی درباره عالم صغیر و کبیر است، «تمام آن چه در عالم بالا وجود دارد و در جهان هستی است نمونه‌ای از آن در انسان است.» این جهت انسان عالم صغیر است و هرچه غیر انسان است به یک بار عالم کبیر است. خداوند کتاب بزرگ هستی را تألیف کرده و کلمات این موجودات هستی هستند و انسان خلاصه‌ی این کتاب است و به قولی متأخر زمان است و علت اصلی و نهایی آفرینش و خلاصه و چکیده موجودات عالم محسوب می‌گردد. «در عالم کبیر انسان عاقل خلیفه‌ی خداست و در عالم صغیر عقل خلیفه‌ی خداست.» سنایی نیز مانند بسیاری از عرفان از جمله عطار، ابن عربی، نسفی، مولانا و... معتقد است که انسان در میان موجودات جهان آفرینش مخلوقی یگانه و فرد است و عظمت او تا بدانجاست که تمام هستی، در مقابل انسان ناچیز و مستخرنده و انسان اگرچه به ظاهر و صورت، جهانی کوچک به شمار می‌رود ولی در باطن عالمی بزرگ است. سنایی انسان را به خاطر امتیازات ویژه‌ای که نسبت به سایر مخلوقات دارد اشرف مخلوقات و شریف ترین موجودات قلمداد می‌کند و معتقد است که حتی فرشتگان مقربی چون جبرئیل، سوخته عشق انسانند و فرشتگان در برابر آدمی به مگس‌هایی می‌مانند که گرد خواجه

۱ - هیئت علمی تمام وقت دانشگاه آزاد اسلامی مرکز نظرآباد

عظیم الشأن گرد آمده اند، چنانچه می گوید:

بی روانی شریف و جانی پاک	چه بود جسم جُز که مشتی خاک
ورنه بی روح خاک نوح بود	خاک را مرتبت ز روح بود
خوان جان ذروه‌ی فلک باشد	مگس خوان او ملک باشد

(حدیقه، ص ۴۶۰)

سنایی معتقد است که انسان شأن والا را مدیون نفخه‌ی الهی است که در وجود جسمانی او به ودیعه نهاده اند و همین امر نیز مقام او را به سطحی عالی می رساند:

تو به گوهر خلیفه‌ای ز خدای بر خری و سگی فرود می‌ای

(حدیقه، ص ۳۷۸)

کلید واژه

سنایی، اندیشه، عالم صغیر، عالم کبیر، اشرف مخلوقات

عالی صغیر و کمپر از دیدگاه سنا یی

«در نظر سنای غزنوی (۴۷۳-۵۳۵ ه. ق) شاعر بی‌پروا و بزرگ ایران، جهان آفرینش مجموعه است از دو عالم غیب و شهادت که در مواردی هم از آن به مُلک و ملکوت تعبیر می‌نماید. عالم ملکوت و رای عرش قرار گرفته و سراسر نور است و عالم مُلک فروتن از عرش و به حیث ماهیت سراسر خلمت است؛ تن آدمی از عالم مُلک قوت می‌گیرد و جان او از ملکوت». (زرقانی - ص ۶ - ۴۵)

باری هرم آفرینش در شعر سنایی از «حق» به عنوان خالق متعال، آغاز شده و بعد از آن به ترتیب «امر»، «عقل کل»، «نفس کلی»، «ملک» و «عناصر اربعه» قرار می‌گیرند. چنانچه سنایی می‌گوید:

کاول آفریدها عقل است
برتر از برگزیده ها عقل است
عقل کل یک سخن ز دفتر او
نفس کل یک پیاده بر در او

(سنایی - حدیقه - ص ۶۲)

آتش و باد و آب و خاک و فلک زبرش عقل و جان میانه ملک
خرد و جان و صورت مطلق همه از امردان و امراز حق
(همان ۶۸)

«آنچه در هرم پنج گانه سنایی متأثر از فلسفه یونانی است، وجود سه عنصر عقل کل، نفس کلی، و عناصر اربعه است و آنچه در این مجموعه رنگ و روی محض اسلامی دارد، «امر» است که هم اصل واژه و هم معنای نهفته در آن از کلام الله اقتباس شده است. «حق» نیز که در راس این هرم قرار گرفته با تفاوت در لفظ از مضامین مشترک در فرهنگ اسلامی و یونانی است. (افق های شعر و اندیشه ی سنایی، ص ۴۷) از آنجا که عالم ملک یا شهادت (جهان) مطابق آنچه گفته شد چهارمین مرحله در هرم آفرینش سنایی می باشد، دیدگاه او در این مورد بدین شرح است:

سنایی عالم محسوس یا ماده را در جایی «مایه و صورت» و در جای دیگر «کون و فساد» و «جوهر و عرض» معرفی می‌کند.

اوست نیرنگ و مایه پرگار نعمت و شکرو شکرگوی نگار
 ... کرده درشه ره معاش و معاد فعل و قوت قرین کون و فساد (حدیقه ۸۸)
 همچنین او به این باور عمومی اشاره می‌نماید که عالم ماده، مجموعه‌ای است از آباء علوی،
 امهات سفلی و موالید سه گانه.

وز درون فلک چهار گهر همه در بند و خصم یکدیگر
 سه موالید از این چهار ارکان چون نبات و معادن و حیوان (همان ۳۱۱)
 سنایی کون و فساد را بدان اعتبار به عالم، اطلاق می‌کند که در آن موجودات مادی پدید
 می‌آیند (کون) و به مرور از بین می‌روند (فساد)

همه از صنع اوست کون و فساد خلق را جمله مبدع است و معاد
 او از چهار عنصر یا چهار ارکان هم آب، خاک، باد و آتش است که به اعتقاد قدما عناصر
 تشکیل دهنده‌ی جهان ماده هستند و البته ریشه‌ی آن را باید در اقوال، ارسسطو – مشاهده
 کرد. اشاره‌ی به موالید سه گانه – نباتی، جمادی و حیوانی – هم ناظراست بر تقسیمات انواع
 موجودات از نگاه فلاسفه، درمجموع، آنچه سنایی درباره‌ی جهان ماده گفته بیانگر باور عمومی
 روزگار او نیز هست و چنانکه دیدیم ترکیبی است از باورهای فلاسفه و انچه در کلام الله آمده
 است. (افق‌های شعر ۲-۵۱)

پس از بررسی آن بخش از اندیشه و افکار سنایی که به بیان مراتب وجود در عالم کثیر
 اختصاص یافته بود، موضوع دیگری که در شعر سنایی، در خصوص عالم کثیر یافت می‌شود،
 سطح ادراک و شعور حیوانات و حتی جمادات است. این موضوع به کرات در آثار صوفیه مورد
 توجه قرار گرفته و همگی براین مطلب اتفاق نظر دارند که حیوانات و حتی جمادات نیز از
 شعوری مناسب با وجودشان برخور دارند و هر کدام به طریقی به ذکر و تسبیح حق اشتغال

دارند، متنهای آنچه که هست ما از درک تسبیح آنها محرومیم و اگر گوش حقیقت بین ما باز شود این ندای آنها را می‌شنویم که «مامسیعیم و بصیریم و هشیم». سنایی بران است که مکین و مکان، خدای را سجده می‌کند و کوه‌ها و صحراءها در برابر حق خاضع و خاشع‌اند. رعد و برق و ابر نیز به ذکر و تسبیح خالق پرداخته و عالم علوی و سفلی با دو مهره – ماه و خورشید – او را تسبیح می‌گویند.

صورت هر دو باز گوییم چیست	دو جهان انکه علوی و سفلیست
و ان دگر زال سبحد گردانیست	آن یکی پیر تنک میدانست
بعد تو مهره سیاه و سپید (حدیقه ۴۴۰)	شکرو تسبیح می‌کند جاوید
ناگفته نماند، یک چنین نگاهی به هستی، ریشه در باور قرآنی و نص صریح وحی دارد آنجا که می‌فرماید: هرآنچه در آسمانها و زمین است به تسبیح خالق مشغول‌اند.	
دارد آن کرم ذرہ جرمی	در دل سنگ اگربود کرمی
می‌بداند به علم یزدانش (همان ۱۰۴)	صوت تسبیح و راز پنهانش
دراین بخش سنایی از منظری صد در صد مذهبی و قرآنی به هستی مادی و عالم کبیر می‌نگرد که در خور تأمل است.	

سنایی همچنین هم صدا با تمام عرفا و فیلسوفان مسلمان، نظام آفرینش را «نظام احسن» می‌خواند. به این معنی که در آفرینش هر چیزی به کاملترین شکل خود خلق شده است و اصولاً خلقت به گونه‌ای بهتر از این امکان پذیر نیست. او این موضوع را در تمثیل زیر:

ابله‌ی دید اشتری به چرا	گفت نقشت همه کژ است چرا (حدیقه، ۸۳)
به نحو بسیار زیبا بیان می‌کند. به طوریکه سنایی در این تمثیل متذکر این مسأله است که اگر کسی برآفریده‌های خداوند و چگونگی انها ایراد بگیرد در واقع این ایراد و عیب را بر خداوند گرفته در صورتی که خداوند منزه از هر عیب و ایرادی است و او خیر مطلق است و از خبر هیچ شرو بدی خلق نمی‌گردد و هیچ کار خداوند بدون حکمت و مصلحت نیست به طوری که سنایی	

در جای دیگر از کتاب حدیقه این مضمون را چنین بیان می‌کند:

آنچه بایست از آن همه آن داد
همه را از طریق حکمت و داد
و یا آنجا که می‌گوید:

آن زمان کایزد آفرید آفاق
هیچ بد نافرید براطلاق (همان، ۸۶)

لازم به ذکر است که در آثار فلسفی نیز، این مضمون در یک جمله قصار چنین بیان شده است: لیس فی الامکان ابداع ممّا کان. (افق‌های شعر، ۵۶)

به همین جا بحث جهان‌شناسی حکیم غزنوی را به پایان می‌بریم با ذکر این نکته که نگاه‌وی به عالم کبیر متاثر از چند طرز فکر رایج در روز گار او بوده است؛ فلسفی، عرفانی و قرآنی. براین اساس نمی‌توان شعر و اندیشه‌وی را تنها در قالب عرفان و تصوف محصور کرد.

(همان، ۵۷)

از آنجا که انسان یکی از محورهای اصلی همه گفتگوهای عرفانی است و انسان‌شناسی اگر مهمترین بحث عرفان نظری – در ساحت مخلوقات نباشد – قطعاً یکی از مهمترین آنها هست. سنایی هم که در آثار خود یک دوره عرفان نظری و عملی را به طور فشرده ارائه داده، در این خصوص حرف‌های شنیدنی و قابل توجهی دارد. بخصوص که آثار او منشاء پیدایش یک جریان عرفانی – ادبی عظیمی شد که از طریق عطار به دریای مثنوی می‌رسد و بعد از آن هم تا قرن‌های متتمدی پیش می‌رود؛ «ما از پی سنایی و عطار آمدیم».

در این بخش برآئیم تا بیانات سنایی را درباب انسان مورد بررسی قرار داده و از این راه به انسان‌شناسی سنایی دست یابیم. اساسی‌ترین نکته‌ای که در وجود انسان شایسته بحث می‌باشد، خلقت روح است. سنایی دو نکته درباره خلقت روح بیان می‌کند، یکی اینکه روح انگاشته پرده غیب است و ماهیتی غیر مادی دارد که این مضمون خود ناظر است بر نامعلوم بدون کیفیت خلقت روح در نگاه سنایی و دیگر اینکه روح، پرتو نور فیض ربانی است و سنایی از آن تعییر به نقش الله می‌کند که جاویدان است.

داده‌ی خود سپهر بستاند نقش الله جاودان ماند (حدیقه، ۶۷)

البته این مضمون اخیر، تعبیری ذوقی و شاعرانه است از نفخه‌ی الهی که در کلام الله به روح آدمی اطلاق شده است: «و نفخت فيه من روحی». (قرآن، سوره حجر، آیه ۲۹) بر این اساس، سنایی در مورد خلقت روح تنها به نکاتی اشاره می‌کند که در کلام الله آمده است؛ نه بیشتر. در خصوص خلقت جسم هم، وی با استفاده از یک «حدیث قدسی» (احادیث مثنوی، ۱۹۸) که در کتب صوفیه آمده، از جسم حضرت آدم به عنوان تنها مخلوقی یاد می‌کند که به دست خالق متعال و بدون واسطه خلق شده است. سنایی در این مورد چنین می‌فرماید:

کز برای پخته گشتن کرد آدم را الله در چهل صبح الهی طینت پاکش خمیر
ای خمیرت کرده در چهل صبح تایید الله چون تنورت گرم شد آن به که دریندی فطیر
(سنایی، دیوان، ۲۸۸)

و البته باید یادآور شویم که غرض سنایی در این مورد نشان دادن عظمت مقام انسان است. اما در جای دیگری او اظهار می‌دارد که جسم انسان نگاشته‌ی افلاک و داده‌ی سپهر است و از آب و خاک و باد و آتش ترکیب یافته و سپهر آن را باز می‌ستاند.

از درونت نگاشت صُنْعَ الٰهِ
نه زرد و سپید و سرخ و سیاه
وزبرونت نگاشته افلاک
از چه از باد و خاک و آتش و خاک
... داده‌ی خود سپهر بستاند

نقش الله جاودان ماند (حدیقه، ۶۷)

در تحلیل این دوگونه سخن به ظاهر متناقض که درباره‌ی خلقت انسان از دیدگاه سنایی بیان شد باید گفت در نظر سنایی جسم انسان خلقتی دوگانه دارد؛ یکی خلقت بی‌واسطه که خاص جسم حضرت آدم (ع) است و دیگر خلقت با واسطه پدر و مادر و تاثیر افلاک که متعلق به اجسام دیگر انسانها است. در عین حال، باید توجه داشت که تفاوت این دو خلقت بر می‌گردد به کیفیت خلقت؛ یکی با واسطه و دیگری بدون واسطه و نه تفاوت در ویژگیها و صفات ذاتی مخلوق.

پاره‌ای دیگر از اشعار سنایی به بیان ابعاد وجودی انسان اختصاص یافته است. او در دیوان انسان موجودی سه بعدی معرفی می‌کند که ابعاد وجودی او عبارتند از: حیوانی، شیطانی و روحانی.

در تو حیوانی و روحانی و شیطانی درست در شمار هر که باشی آن شوی روز شمار (دیوان، ۸۵)

این ابعاد سه گانه وجود آدمی در کلام متفکران دیگری چون خواجه نصیر طوسی و محمد غزالی هم آمده و به احتمال زیاد می‌بینی است بر مراتب سه گانه‌ی اماره، لواوه و مطمئنه که در کلام الله برای نفس اعتبار شده است، (افق‌های شعر، ۶۰-۵۹) چنانچه در قرآن مجید آمده است: «يا ايتهاالنفس المطمئنه» (قرآن، سوره فجر، آیه ۲۷) معنی: «ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام به یاد خدا «و یا آنجا که می‌فرماید: «و ما ابری نفسمی ان النفس لاماوه بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم؛ و من خود ستایی نکرده و نفس خویش را از عیب و تقصیر مبرا نمی‌دانم زیرا نفس اماره انسان را به کارهای زشت و ناروا سخت و امی دارد جز آنکه خدا به لطف خاص خود آدمی را نگهدارد که خدای بسیار آمرزنده و مهربان است». (سوره یوسف، آیه ۵۳) پ نیز بخشی از اشعار سنایی را به خود اختصاص داده است. سنایی در دیوان برای نفس انسان چهار مرتبه‌ی اماره، لواوه، ملهمه و مطمئنه را اعتبار می‌کند و اذعان می‌دارد جز نفس مطمئنه بقیه مراتب دشمن انسانند چنانچه می‌گوید:

نفس اماره و لواوه و دیگر ملهمه مطمئنه با سه دشمن در یکی پیراهن است (دیوان، ص ۸۴)

سنایی همچنین درجای دیگر از دیوان از دو نفس بهیمی و طبیعی یاد می‌کند که هر چند عین عبارت قرآنی نیست اما از قرار معلوم، نفس بهیمی مبین بعد حیوانی آدمی است و نفس طبیعی اشاره دارد به بعد انسانی او. آنجا که می‌فرماید:

بگذر از نفس بهیمی تا نباشد تنت را طمع نُقل مرغ و خمر حور و غلمان داشتن
بگذر از نفس بهیمی تا نباشد جانت را صورت تخیل هر بی‌دین به برهان داشتن

(۴۶۰ همان)

همچنین او از نفس حسی سخن می‌گوید که مایه گرفتاری آدمی در گرداب رذائل اخلاقی است و ظاهراً این نفس حسی تعبیری ذوقی است از نفس اماره. (افق‌های شعر، ۶۵) چنانکه گوید: ای گرفتار نیازو آز حرص و حقد و مال ز امتحان نفس حسی چند باشی دروبال

(دیوان، ۳۵۲)

سنایر، همچنین، معتقد است حقیقت انسان، و بعد اصیل، وجود او دا، است:

باظن تو دل تو دان به درست هر چه خُباظن تو باطل تست

(٣٣٧، حدیقه)

هر چند در فرهنگ عامه، دل نام عضو صنوبیری شکلی که در طرف چپ سینه قرار داده است اما سنایی برآن است که واژه‌ی دل مقدس‌تر از آن است که بتوان آن را برای نامیدن یک عضو مادی به کار برد. چنانکه می‌گویید:

دل که بِ عقل مهتری دارد نه به شکل صنوبری دارد

سنار، ایات، دارد که ب طبق آنها معتقد است مایه ها، دارند از آب و گاز نیست.

اصل حصہ نیا دا نہ مدد مایہ دا آب و گائے نہ مدد

دا که باشد حنین امان دوست نه دلست آنکه هست بام گوشت

(٣٣٧) حدقه،

به اعتقاد سنایی دل منظر ربانی و نظرگاه الهی است و از طریق همین موجود است که فیوضات حق تعالی بر وجود آدمی جاری می‌گردد و از حیث ارزش و اعتبار هم سنگ عرش الهی است. سنایی در این باره چنین می‌گوید:

دی، پک، منظر بست، بیانی، اندرو طرح و فرش، نو، ای،

(٣٤٠، همان)

سنایی، در چای دیگر از کتاب حدیقه از دل یا نام سلطان یاد می‌کند آنجا که اعضاً بدن

آدمی را به صورت یکجا و کلی به مثابه شهر و اندام‌های تن او را جدا و منفرد از هم پیشه وران این شهر و عقل را وزیر این شهر معرفی می‌کند.

هست اعضا چوشهر و پیشه وران عقل دستورو دل در او سلطان
(همان، ۳۱۱)

«این بیت سنایی اشاره به «نظریه اندامورای اجتماع» (Organic Theory of Society) دارد که افلاطون فیلسوف یونانی در کتاب جمهور آن را به تفصیل شرح داده است و بعدها در جهان اسلامی غالب فیلسوفان و عارفان و شاعران بزرگ از آن استفاده کرده و هریک به شیوه‌ی خاص آن را پرورانده‌اند. و بیان آن اجمالاً این است که امام فخر رازی آورده است: حکماً گفته‌اند الانسانُ عالمُ صغیرُ و العالمُ انسانُ کبیرُ؛ یعنی آدمی جهانی کوچک است و جهان آدمی بزرگ. آنگاه می‌گوید: «همچنان که اعضای رئیسه در تن چهار است دل، دماغ، جگر و اعضای تناسل؛ همچنین اصول حرف‌ها در عالم چهار است... و چنانکه عضو رئیس مطلق دل است، همچنان حرف رئیس مطلق سیاست» این معنی را فارابی در مدینه فاضله [شهر آرمانی] بیان کرده؛ مدینه فاضله او شبیه بدن کامل صحیحی است که اعضای آن همه بر کامل کردن حیات حیوان و حفظ آن با هم کار می‌کنند.

شیخ محمود شبستری در این باره می‌گوید:

مثالش در تن و جان تو پیداست	ز هر چه در جهان از زیر و بالاست
حواسات انجم و خورشید جان است	تن تو چون زمین، سرآسمان است
تو اورا گشته چون جان، او ترا تن	جهان چون توست یک شخص معین
از این پاکیزه تر نبود جهانی	جهان انسان شد و انسان جهانی
(حلی علی اصغر، به نقل از گلشن راز، ص ۳۲)	

بنابراین سنایی نیز مانند دیگر عرفا انسان را به خاطر امتیازات ویژه‌ای که نسبت به سایر مخلوقات دارد اشرف مخلوقات و شریفترین موجود قلمداد می‌کند و معتقد است که حتی

فرشتگان مقربی چون جبرئیل، سوخته‌ی عشق انسانند و فرشتگان در برابر آدمی به مگس‌هایی می‌مانند که گرد خوان خواجه‌ای عظیم الشان، گرد آمده‌اند. چنانکه می‌گوید:

بی روانی شریف و جانی پاک	چه بود جسم جز که مشتی خاک
خاک را مرتب ز روح بود	و رنه بی روح خاک نوح بود
خوان جان ذroe فلک باشد	مگس خوان او ملک باشد

(حدیقه، ۴۶۰)

سنایی همچنین معتقد است که انسان شأن والا را مدیون نفخه الهی است که در وجود جسمانی او به ودیعه نهاده‌اند؛ نفخه ربانی که انسان را تا سطح خلیفه بالا می‌برد. مضافاً اینکه تخمیر جسم انسان با «ید الله فضیلتی» است که از میان همه مخلوقات تنها به انسان تعلق گرفته است و همین امر نیز مقام او را به سطحی عالی می‌رساند.

تو به گوهر خلیفه‌ای زخای	برخری و سگی فرود می‌ای
--------------------------	------------------------

(همان، ۳۷۸)

در عین حال، آنگاه که سنایی درباره خلیفه الهی سخن می‌گوید از ذکر این نکته غافل نمی‌ماند که مقام مذکور به صورت بالقوه در نهاد بنی آدم تعبیه شده است و این گونه نیست که هر انسانی با هر صفتی، شایستگی این مقام را دارا باشد بلکه حرکت در مسیر درست انسانیت و کمال است که این مقام را از «قوه» در می‌آورد و تنها در این صورت است که می‌توان به او لقب خلیفه خداوند بروی زمین را اطلاق کرد. (افق‌های شعر، ۳۷۸)

سنایی در این مورد چنین می‌فرماید:

تو به قوت خلیفه‌ای به گهر	قوت خویش را به فعل آور
آدمی را میان عقل و هوا	اختیارست شرح کرمنا
آدمی را مدار خوار که غیب	جوهری شد میان رسته عیب
از عبیدان و رای پرده چرا	اختیار اختیار کرده ترا

تا تو از راه خشم و قلاشی

یا ددی یا بهیمه می‌باشی

(حدیقه، ۳۷۳)

نتیجه گیری

سنایی نیز هم صدا با تمام عرفا و فیلسوفان مسلمان نظام آفرینش را «نظام احسن» قلمداد می‌کند و معتقد است که هر چیزی به کاملترین شکل خود خلق شده است و خلقت به گونه ای بهتر از این امکان پذیر نیست. سنایی همچنین در مورد خلقت، شایسته ترین نکته ای را که شایسته بحث می‌داند روح است، روح که انگاشته‌ی پرده غیب است و ماهیتی غیرمادی دارد به طوری که از آن تعبیر به نقش الله می‌کند که جاویدان است.

داده‌ی خود سپهر بستاند نقش الله جاودان ماند

(حدیقه، ص ۶۷)

سنایی انسان را به خاطر این امتیاز ویژه ای که نسبت به سایر موجودات دارد اشرف مخلوقات قلمداد می‌کند و به خلیفه الهی انسان معترض است ولی از ذکر این نکته هم غافل نیست که مقام مذکور به صورت بالقوه در نهاد بنی آدم قرار داده شده و هر انسانی شایستگی این مقام را ندارد. بلکه حرکت در مسیر انسانیت و کمال است که می‌تواند به او لقب خلیفه‌ی خداوند را بدهد.

تو به قدرت خلیفه‌ای به گهر قوت خویش را به فعل آور

(حدیقه، ص ۳۷۳)

منابع

- ۱- قرآن مجید، مهدی الهی قمشه‌ای، دفتر نشر مصطفی، قم، ۱۳۷۴ هـ.
 - ۲- سنایی، غزنوی، ابوالمسجد مجدد بن آدم، **حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة**، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ هـ.
 - ۳- سنایی، غزنوی، ابوالمسجد مجدد بن آدم، **دیوان**، به اهتمام مدرس رضوی، تهران، انتشارات ابن سینا، (بی‌تا)
 - ۴- سنایی، غزنوی، ابوالمسجد مجدد بن آدم، **حديقة الحقيقة، گزینش و توضیح علی اصغر حلبی**، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۷ هـ.
 - ۵- سجادی، سید جعفر، **فرهنگ علوم عقلی**، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا، ۱۳۴۱ هـ.
 - ۶- زرقانی، سید مهدی، **افق‌های شعر و اندیشه سنایی غزنوی**، تهران، نشر روزگار، ۱۳۷۸ هـ.
 - ۷- گوهربن، سید صادق، **شرح اصطلاحات تصوف**، جلد هفتم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۲ هـ.